



آیا شرح مثنوی از میا فقیرالله است ؟

آثار خطی و چاپی میا فقیرالله تا جایکه تاکنون شناخته شده عدد آن به ۲۰ میرسد، که در شناخت نامه او در مقدمه گزیده مکتوباتش (چاپ کابل ۱۳۵۹ ش) معرفی کرده ام.

(۲۴) سال قبل هنگامیکه در کراچی در حالت انتفاء سیاسی، دور از وطن بسر می بردم، سفری به شکارپور روی داد و در آنجا بزیارت مرقد این عارف بزرگوار رسیدم. چون واپس به کراچی باز گشتم، مقالاتی بر احوال و آثار در مجله سروش طبع کراچی (شماره ۲۱ سال ۲) مؤرخ ۱۵ مارچ ۱۹۵۸ م نوشتم. پیش او نوشتن این مقاله دو ذخیره آثار خطی این عارف گرامی راهم دیده بودم :

اول یکی از دانشمند محقق سنده سید حسام الدین راشدی یک ذخیره گرانمایه آثار خطی او را در کتابخانه خود فراهم آورده بود. که آنرا کریمانه در دسترس من گذاشتی. دوم مرحوم مولوی خان محمد کاکر خالوزائی ساکن کوئته هم بسا آثار ناشناخته فقیرالله را گرد آورده بود که آنرا هم دیده بودم. چون هر دو خانواده این دانشمندان محترم در سنده و کاکرستان اباعنجد میریدان میافقیرالله علیه الرحمه بوده اند، این آثار به همت چند نسل از میریدانش ناخلاف شان بارش رسیده و هم روایاتی از احوال و آثار او درین دودمانها معین بود که من شاهد و سامع آن در مدت چند سال انتفاء بوده ام. ولی در ذخایر نفیس خطی هر دو دانشمند مذکور در

کراچي و کوپته کتابي بنام شرح مثنوی نبود و نام آنرا کسی از پیشینیان شنیده بود.

در حدود ۱۳۲۰ ش دوستی دانشمند در قندهار داشتیم، که ملا عطاء محمد اخوند نام داشت، این مرد مفکر و خوشکلام علیه الرحمه از اهل دل بود و با کتاب و تصوف سر و کاری داشت. وی در جمله کتابهای نایاب مؤلفین قندهار شرح مثنوی را هم بدست آورده بود، که من مجملاً آنرا دیده ولی بمطالعه دقیق و تصفح آن نرسیده بودم بنابراین در نوشتن مقاله مذکور فقط بذکر نام آن پرداختم، و باز چون شرح احوال او آثار او را در دلو ۱۳۴۶ ش در شماره اول سال (۲۶) مجله آریانا از انجمن تاریخ افغانستان نشر میکردم موفق نشدم. این نسخه را ببینم، اگر چه معلومات داشتیم که همان نسخه قندهار بعداً به کتابخانه ارگ کابل انتقال یافته و فهرست نگار دانشمندی بورکوی هم آنرا بنام فقیرالله در فهرست مطبوع قاهره ۱۹۶۴ م در صفحه (۲۹) ضبط کرده است. زیرا مالک اول آن بر سر ورق سپید کتاب، کلمات "شرح ابیات مغلغ مثنوی تالیف میافقیرائه" را نوشته بود. سوابق آشنایی ما با این نسخه واحده - که ظاهراً سراغی از نظیر دیگر آن ندارم، همین بود. اکنون که نسخه مذکوره بدست آمد و سراپا ملاحظه شد، باز هم در آن باره سخنهاي گتفنی دارم: قطع این نسخه ۲۶/۵ ضرب ۱۵ سانتی در ۴۳۰ ورق و ۸۵۶ صفحه مسطور ۱۹ سطر است که با نستعلیق متوسط بقلم چند کاتب نگارش یافته و کاغذ آن خوقندی خاکی مروج قرن دوازدهم است و وقایه چرمی سرخ گل کوب دارد.

این کتاب ضخیم شرح ابیات مغلغ مثنوی یا شرح بر تمام مثنوی نیست، بلکه تنها دفتر دوم را شرح کرده و در مقدمه کوتاه آن بعد از حمد و سپاس چنین می نویسد: "امابعد: منزوی بیت الاحزان فقیرالله را از بدو فطرت، دل دیوانه دردمندی حواله کردند که

هیچگاه از اوجاع محبت نیاساید و دمی او ناله و فریاد باز نیاید. بیچاره دل گرفتار بیقراریها، شبهای دراز او غمگساری که چاره ساز تنهایی و حال پرداز ناشکیبایی تواند بود بهمرساند و باوی سرگرم ناله پردازي گشت. یعنی در آن بیداریهای شب و بیقراریهای طلب که دل بی صبری و قرار، بهیچ تسلی نپذیرفت. مثنوی حضرت مولوی را که سکنیه القلب توان گفت بر کشد و در تقریر مضامین آن، شرح ماجرای سوختگیهائ خویشت در داد، هان تانه پنداری که این مسوده فصلی است از آن باب و شرحی است بر آن کتاب چه دامن پاکش که لایمسه الالمطهرون از آن منزه و مصون است که دست آلودگان الواث نفسانی بدان تواند رسید، مل طوماریست مشتمل بر تفصیل دیوانه گیها که در تب و تاب محبت برخی از آن خواننده و بحکم سوخته جانی ناله و فریادی نموده درین صورت اغلب که اکثر جا پریشان و نا بسامان خواهد بود. عزیز من! بر بيسر و پایان شوق اعتراض نتوان نمود:

جان من! آداب دانان دیگراند

سوخته جان درد دانان دیگراند

اگر سبب اختیار دفتر دویم استفسار نمایی، ای بیخبر! نگفتمت که آداب شناسان دیگراند. و من نه ازیشان دیوانه دل باخته عشقم، که سر از پاندانم. بس باول و دوم پیچیدن و از پنج و شش پرسیدن چه معنی است:

عشق را با شش و با پنج کار نیست

مقصد او جز که جذب یار نیست

(شرح مثنوی ص ۲ - ۳ خطی)

با چنین جذب و نا شکیبایی فقیرالله بشرح و توضیح تمام ابیات دفتر دوم بطور مسلسل می پردازد و در ختم کلام مینویسد: "دهم شهر شعبان المعظم در سنه یکهزار و یکصد و چهارده هجری مقدس این

طومار شوق طی شد وین طرفه که "شرح مثنوی" تاریخ وی شد ... و اگر ترا سخنی است درین باب که شرح دفتری بدین نام نشاید، که این نام را احاطه و استیفاء نام من الابتداء الی الاختتام باید نصیحتی کنت بشنو و بحان بپذیر که :

قطره کز بحر وحدت شد (سفیر)

هفت بحر آن قطره را باشد اسیر

ذره کز آفتاب آرد پیام

آفتاب آن ذره را گردد غلام

(شرح مثنوی ص ۸۵۳ - ۸۵۵ خطی)

این بود آنچه از ملاحظه مستقیم نسخه خطی بدست آمد. ولی باوجود تصحیح تمام کتاب و پژوهشهای دیگر نتوانسته ام یقین کنم که این کتاب لاریب فیه از آثار همین میا فقیرالله جلال آبادی ما خواهد بود و بقول بیهسی "اندترین سخنهاست" و دلایلی در نفی و اثبات انتساب این کتاب به فقیرالله جلال آبادی موجود است که در سطور آتی شرح داده می شود :

دلایل انساب و نفی :

اول . در مقدمه کتاب طوریکه گفته شد فقیرالله بزکرنامش تصریح کرده و هم در شرح بیت مولانا "پس بهر دوری ولی قایمست - تاقیامت آزمایش دایمست" میگوید : و درین مقام عبارتی از پیرطریقت خود شیخ احمد کابلی که در بیان تجدید الف فرمود نقل کنم تا سر این بیت با ایات آتیه بمرتبه ظهور رسد و در ملاحظه مضامین کلام این بزرگوار اعنی حضرت مولانا و پیرطریقت من که بلا تفاوت اتحاد معنی دارد حجتی بر فرقه انکار پیشه قایم شود ...

(شرح مثنوی ص ۱۸۷ خطی)

باید گفت که این فقیرالله شارح مثنوی که پیرطریقت او شیخ احمد کابلی سرهندی (متوفی ۱۰۳۲ ق) است از رجال قرن ۱۲ یا

بعد باشد، زیرا پیرطریقت را میتوانیم مرشد مستقیم و معاصر شخص او نگاریم یا رهنمایی که طریقت کسی بالواسطه بدو رسد و به صحبتش نرسیده باشد. مثلاً همین فقیرالله جلال آبادی در تمام آثار خود شیخ احمد کابلی را باوصاف قبلتنا الروحانی (مکتوبات ۷۵، ۱۱۵، ۲۰۴ و طریق الارشاد ۲۵۰) یا حضرت قبله روحانی (مکتوبات ۲۰۴ و طریق ۳۳۶، ۲۴۳) و حتی جدنا الروحانی (مکتوبات ۷۴) و حضرت شیخ ما (مکتوبات ۲۰۷) ستوده است. که بین این توصیفات مکتوبات و قطب الارشاد و طریق الارشاد و "پیرطریقت من شیخ احمد کابلی" که در شرح مثنوی آمده مقارنت و هم آهنگی دیده می شود، و نابراین می توان این پیر طریقت را همان قبله روحانی و جد روحانی فقیرالله جلال آبادی شمرد، ولی نه پیر طریقت یا قبله روحانی مستقیم و معاصر. اگر این مشابهت و هم آهنگی را قبول کنیم باید مؤلف شرح مثنوی همین میا فقیرالله جلال آبادی نقشبندی و پیوسته به سلسله طریقت مجددیه باشد. ولی ما میدانیم که تنها این دلیل کافی نیست و امکان دارد که فقیرالله نام دیگری در همین عصر وارد طریقت شیخ احمد کابلی سرهندی علیه الرحمه بوده و شرح مثنوی را نوشته باشد.

دوم : شاید برخی تصور کنند که نویسنده این شرح غیر ازین شخصیت جلال آبادی فقیرالله دیگری باشد، برای یافتن هم نامان معاصرش که در نصف اول قرن ۱۲ زیسته باشند، با مراجعه بکتب رجال و تذاکیر اولیا و شعراء تا جایکه میسر بود، یکتن فقیرالله دیگر همین عصر شناخته شده :

در تذکره ریاض العارفین آفتاب رای لکهنوی (ص ۱۴) طبع لاهور ۱۹۷۷ م یکتن شاعر شاه فقیرالله لاهوری متخلص به آفرین متوفی ۱۱۵۴ ق مذکور است، که بفارسی شعر میگفت و در اوایل حیات زردشتی بود. بعد از آن مسلمان شد وفاتش ۱۱۴۳ ق هم نوشته اند.

(دایره المعارف آریانا ۴۰۴/۱ طبع کابل ۱۳۲۸ ش)

چون شارح مثنوی یکتن آشنا تر با معارف اسلامی و ادبیات فارسی و مثنوی دان مولانا شناس دارای طریقت نقشبندی بود و چنین شخصیتی با یکتن زردشتی نو مسلمان برانندگی ندارد، اگر چه بعید از امکان نیست بنا برین نمیتوان با حتم و یقین گفت که این آفرین در ۱۱۱۴ ق شرح مثنوی را مملو از بسا اصطلاحات و اطلاعات عرفانی اسلامی نوشته باشد و تا یک صراحت دیگر تاریخی تایید و تعیین ننماید قضیه بحال یقین نمیرسد و بمحض اشتراک اسمی نمیتوان این هر دو شخصیت معاصر را بهم خلط کرد.

سوم: ما سال تولد میافقیرائه جلال آبادی را در حدود ۱۱۰۰ ق تخمین کرده و سنین عمرش را ۹۵ میشمردیم زیرا وفاتش به اسناد قوی معاصر سال ۱۱۹۵ ق است. بدین حساب باید در سنه ۱۱۱۴ حین تالیف شرح مثنوی چهارده ساله باشد که قابل قبول نیست، پس باید در صورت انتساب شرح مثنوی بدو عمر طویلی برایش فرض کنیم، که مؤلف چنین کتاب در ایام تالیف باید لا اقل کمتر از عمر سی سالگی نداشته باشد.

درباره طول عمر میافقیرائه یکی از بقایای خاندان مخلصانش مرحوم خان محمد کاکر خالوزی ساکن کوپته که اکثر تالیفات خطی او را فراهم آورده و من پیش او دیده بودم از اجداد خود روایتی داشت، که فقیرالله علیه الرحمه در اواخر عمر در حدود ۱۰۸ سالگی نابینا شده بود ولی روشنی باطن، موری که در کفش او بودی هم دیدی و آنرا نیاززدی.

اگر این روایت درست باشد پس تولد او را در حدود ۱۰۸۵ ق تخمین کرده میتوانیم و این با سال تالیف شرح مثنوی (دفتر دوم) که در سنه ۱۱۱۴ ق است نقاضتی ندارد و تالیف ایام جوانی و حدود سال سی ام عمرش باشد. نظیر این سال تالیف ایام جوانی یک کتاب دیگر از معاصرین اوست بدین تفصیل: که میا محمد عمر بن ابراهیم

ترکانی مشهور به چمکنی در عصر احمدشاهی حدود ۱۱۷۰ ق در صفحات پشاور به همی شهرت و اعتبار روحانی و علمی میزیست و عینا مانند میا فقیرالله مراد احمدشاه درانی و مرشد مردم بود، که خود میافقیرائه هم او را "فضایل پناه حقایق دستگاه شیخ میا محمد عمر پشاور" نامیده است. (مکتوبات ۲۴۹) این شیخ روزگار در سنه ۱۰۸۴ ق بدنیا آمده و در سنه ۱۱۹۰ ق بسن ۱۰۶ سالگی از جهان رفته و در قریه چمکنی شرق پشاور مدفونست، وی کتاب ظواهر احوال شیخ سعدی لاهوری را در سنه ۱۱۱۲ ق نوشته که ظاهراً سن ۲۸ سالگی و عنفوان شباب اوست (در لاهوری نزد پروفیسر شیرانی دانشمند مرحوم دیده بودم)

پس معضله زمانی که در انتساب این شرح به فقیرالله جلال آبادی موجود است در صورت قبول عمر ۱۰۸ سالگی او از بین میرود، و این اندازه عمر اگر چه عادی نیست ولی خارج از امکان نیز نباشد. بنا برین معضله زمانی هم انتساب این اثر را به جلال آبادی بکلی نفی نمی نماید، اگر چه این مدعا را قدری ضعیف و در خور تامل میسازد، و هر دو طرف نفی و اثبات به مود دیگر سند صریح واضح الدلاله ضرورت دارد.

چهارم: از اسنادیکه جلال آبادی در آثار خود نوشته پدید می آید که وی در علم حدیث و روایت آن از اساتید خود مانند سید عمر محدث مکی و مخدوم محمد هاشم تتوی و شیخ عبدالقادر صدیقی مفتی مکه اجازت موثوق و علمی داشت و محدث ثقه ۷ مستندالروایه و هم مدرس مجاز این علم بود، که این خاصیت او در اکثر آثارش نمایانست، و در شرح مثنوی هم همین وصف او بروز میکند در شرح ابیات مثنوی که:

گفت پیغمبر که هر که از یقین

داند اسنادش

که یکی را ده عوض می آیدش
هر زمان جودی دگر می زایدش

مینویسد: "بحکم من جاء بالحسنه فله عشر امثلها، هر زمان جودی دگر می زایدش، جزای شرط درین مصرعست کمالا یخفی و حدیث نبوی باین مضمون معنوی تا حالت تحریر، این ذره حقیر نیافته، تار درینجا نقل می نمود. اما البته خواهد بود که حضرت مولانا بنظم در آورده است." (شرح مثنوی ۲۱۳ خطی)

درینجا من جاء بالحسنه آیت (۱۶۰) سوره الانعام قران عظیم است. چون حدیثی بدین مضمون بنظر او نرسیده بود بحیث یک محدث عدم سمع آنرا گفت، ولی بنابر احترام و خوش بینی بمولانا، بکلمات "البته خواهد بود" کفایت کرد، که این هم یک اشاره یی در صحت انتساب کتاب به فقیرالله جلال آبادی خواهد بود.

پنجم: مقدمه شرح مثنوی که عبارات آنرا در سابق نقل کردیم روشن می آید که مؤلف آن شخصی دارای جذبه و ناشکیبا و دارای دل دیوانه دردمند و بیقراری بوده است، که سکینه القلب خود را در خواندن ابیات مثنوی مولانا بلخی جستجو میکرده است.

عین چنین شخصیت ناقرار و اثر پذیر را در مکتوب چهلم شرح بیت ابن فارض مصری که بزبان عربیست می یابیم، وی گوید: وقتی در حصارک در خدمت مولانا محمد صادق بن دیندار ننگرهای حصارکی بطلب دانش پرداخته بودم در آن حلقه فقیه عبدالله کنندی باغی کتاب مطول در علم معانی را خواندی و در امثله آن کتاب شعری بود که:

فیا وطنی فانتی بك سوابق من
الدهر فلینعم لساكنك البال

از شنیدن این شعر شیرین آنقدر لذت بردم که به مرتبت بلند تری از آنجه بودم رسیدم و اگر میخواستم قدمی فراتر گذارم، آنرا مدتی

باز میخواندم... (مکتوبات ص ۱۰۵) بعید نیست "چنین شخصیت ناقراریکه میا صاحب علیه الرحمه در ایام جوانی و تحصیل علم در حصارک داشت و در مقدمه شرح مثنوی هم ظهور کرده بعد ها به نویسندۀ محقق صوفی منشی که در عین زمان محدث و فقیه و متکلم هم بود، تکمیل ابعاد شخصیت خود را کرده باشد.

ششم: یکی او روشهای علمی کتاب شناسی و شناختن رجال، یافتن وجوه تشابه و اشتباه و نظایر بین آثار آنهاست و این یکسانی از نظر فکری و ادبی هر دو سنجیده می شود.

متأسفانه تاکنون یکی از آثار فقیری بروش انتقادی عصر جدید با فهرس لازمه و ترتیب و تبویت جدید طبع نشده که درین باره از آن استفاده بعمل آید.

نسخه خطی شرح مثنوی نیز معرا از هر گونه فهرس و حاشیه نویسی و سرخط و عنوان گذاری است و بنا برین خواندن و تطبیق مضامین و محتویات چنین کتابها، وقت و ورق گردانی فراوان بکار دارد، که اکنون با رسیدن عاجل مراسم تجلیل جلال آبادی میسر نیست بنا برین درینجا به مختصر پژوهشی بسنده میگردد:

برای توضیح نزدیکی فکر و بیان بین شرح مثنوی و مکتوبات گوئیم، که مولوی بلخی فرمود:

زاتش ار علمت یقین شد از سخن
پختگی جو در یقین منزل مکن
تانسوزی نیست آن عین الیقین
این یقین خواهی در آتش در نشین

(مثنوی دفتر دوم ص ۵۴ طبع کلاله خاور تهران ۱۳۱۹ ش)

مؤلف شرح مثنوی در توضیح این ابیات مینویسد:

"چون سالک از مرتبه علم الیقین که بدلالیت آثار و اخبار شناسای

جمال و کمال یار شود بگذرد، و خواهد که دولت دینداران را

مشاهده کړه، اولاً نفی تعین خود نماید تا در رفع این نقاب، که همان حجاب وی بود چهره مقصود مشهود وی آید... اما عین الیقین تنها درین تماشگاه بکار نیاید، که از آن بجز جهل و حرمان هیچ نیفزاید، چه درحجاب تعین، جمله بعین الیقین جمال دوست می بینند که در حقیقت جز احدیت مجرد نیست. اما نمیدانند که چی می بینند؟ لاجرم لذت از آن نمی یابند.

لذت این دید در مرتبه حق الیقین بود که همدوش آن عین الیقین مطلوب حاصل شود و ازین سبب حضر مولانا در بیان عین الیقین چنین فرموده که: تا نسوزی نیست آن عین الیقین...

(شرح دفتر دوم مثنوی ص ۲۰۷ خطی)

در مکتوب ۱۵ میا فقیرالله عین همین مطلب که در مقام عین الیقین جز تحیر و حرمان چیزی نیست و بالاتر از آن مقام حق الیقین و صحوست چنین آمد:

"... مقام عین الیقین و نصیبه من الذات الواجبی و صفاته و افعاله لیس الا التحیر و الاله و الحرق لان ذاته تعالی لیس بمدرك و لا محاط فكيف يمكن للممكن ان يدرك كنه الواجب و یحیطه فلا جرم تكون الحیرة دائمة و هذا الحال شرط الوصول الى المقصد الاقصى... فاذا اراد الله جل مجده ان یرقیه عن حال القناء و عین الیقین و یحققه بالبقاء و حق الیقین یرفعه من السكر و عدم الشعور الى الصحو و الشعور..."

(مکتوبات ص ۲۳۲)

یک مقارنه دیگر:

مولانا بلخی فرماید:

هیزم تیره حریف نار شد

تیره گی رفت و همه گلزار شد

فقیرالله شارح مینویسد:

"چون سالک، سلوک مسلک فنا فی شیخ نماید و او را رتبه آن فنا مورث البقا حاصل آید، از فرط طرب در مستی استغراق، دم از معیت و اتحاد زند... یعنی مرید که در حضرت مراد منهک گردد و بکسب صحبت آن حریف نیکو، رتبه فنا فی الشیخ بهم رساند اندرین فنا از فرط استغراق به آن رنگ بقا، کارش بدان رسد که متکلم به انا الخیم شود..."

(شرح مثنوی ۴۰۱)

در مکتوب ۶۵ میا فقیرالله خطاب به محمد نصیرخان بلوچ می نویسد:

"اگر چه مرشد متوجه مرید نباشد چون رابطه مستر شد قوی باشد و خیال مرشد در جمع احوال از او فوت نمی شود، ابواب فتوحات غیبیه و فیوضات الاریبه مفتوح است... اکثر اولیاء کرام در اکثر اوقات در مشاهده جمال حضرت لایزال حق جل مجده مستغرق میباشند و بر وجود خود و همچنین برماعداء خود شعوری ندارند، مریدان از راه رابطه اخذ فیوضات مینمایند و در اشراق باطن مرشدان، راه بسر منزل مقصود می برند..." (مکتوبات ص ۲۸۷)

هفتم: یکی از شبهاتی که بر نسخه خطی شرح مثنوی وارد می آید اینست که مؤلف آن در دیباجه کتاب فقط خود را فقیرالله بدون ذکر کنیه و نسب و مسکن و موطن ذکر کرده. در حالیکه داب فقیرالله جلال آبادی براین بوده که در آغاز اکثر کتب و رسایل نام خود را و پدر و جدش را با مولد و موطن اصلی و بعدی، بصراحت مینویسد مانند:

فقیرالله بن عبدالرحمن الحنفی، حدود روتاس المولود و موطن حصارک خاص از حدود جلال آباد (ص ۲۷ مکتوبات) یا: فقیرالله بن عبدالرحمن الحنفی الدوتاسی الشکارپوری (ص ۲۹۸ مکتوبات) یا فقیرالله بن عبدالرحمن الحنفی القریشی الهاشمی الدتاسی

اتجلالابادی (ص ۳۳ مکتوبات) ولی درین مورد گفته میتد
این داب ایام دوری از وطن اصلی و پیری و کهولت او بوده (حنا-
افتد ودانی) و در جوانی هنگامیکه شرح مثنوی را می نوشت. بچنین
تصریح و تفصیل ضرورت و عادت نداشته است.

نتیجه :

با تمام دلایلیکه دربارهٔ صحت یا ضعف انتساب شرح دفتر دوم
مثنوی به میا فقیرالله جلال آبادی در صفحات گذشته ذکر رفت، باز
هم من نه آنرا بدون دغدغهٔ خاطر تصدیق میکنم نه تردید.
زیرا نفی این انتساب باصراحت نامش در مقدمه و مقارنت و
شبهت سبک نوشته ها و احوال و آثار وی مشکل است و برخی از
معضلات زمانی و ادبی را هم میتوان با توجیه و تاویل از بین برد.
ولی تصدیق این مطلب هم بدرجهٔ لاریب فیه و بدون شک و
تردید متعسر باشد زیرا نسخهٔ یافته شده منحصر بفرد است و اصل
نسخهٔ مکتوبات به مؤلف هم نیست، بنابراین تاوقتی که یک دلیل
خارجی موید ظن - که یکی از طرفین قضیه را تایید نماید، بدست
نیاید، در تصدیق انتساب تام این کتاب خاموش باید بود. و با چنین
قید احتیاط، آنرا در جمله مؤلفات وی شرح باید داد. (۱)